

قرار می داد.

وُلف هر چند تأثیر عمیقی بر آثار نویسندگان هم‌دوره اش گذاشت، ولی با این وجود، نقیصی مشابه در اغلب آثارش نمایان است، نقیصی که می توانست با تجربه بیشتر برطرف شود، اما متأسفانه عمر کوتاهش چنین اجازه ای را به او نداد. ایراد عمده ای که بر آثار وُلف وارد می کنند، بی شکلی آثار اوست. او می خواست که نوشته هایش حیطه گسترده تجربه آمریکایی را بازتاب دهند ولیکن نبوغ خلاقه او در کار نوشتن با نوعی افسار گسیختگی غیر قابل کنترل همراه بود. تجاربی که هنوز برای وی کاملاً هضم و جذب نشده بودند و ایده هایی که کاملاً در ذهن وی جا نیفتاده بودند، در زمان های او کم نیستند. بدین ترتیب خوانندگان آثار وُلف ناهمگنی گسترده ای را در آثار او تجربه می کنند؛ لحظات درخشان و پُر قدرت هیجان و احساس گاه در مسیر حرکت لجام گسیخته قلم او به هرز می روند. وُلف را نویسنده ای رمانتیک در دوره نویسنده های مدرنیستی چون همینگوی و استاین بک خوانده اند. این به دلیل قوت احساسی نوشته های اوست، کیفیتی که در زمان او بسیار مورد ترغیب و تمجید قرار گرفت، اما در نیمه دوم قرن بیستم با ظهور ناقدان جدیدی که سلیقه ای متفاوت داشتند، ناپخته و غیرمتمرکز قلمداد گردید.



## تامس وُلف:

مازیار اولیائی نیا

تامس وُلف در سال ۱۹۰۰ در شهر آشویل واقع در ایالت کارولینای شمالی به دنیا آمد. وی جوان ترین کودک در بین هشت فرزند خانواده بود. پدرش سنگتراشی بود که به حرفه تراشیدن سنگ قبر اشتغال داشت و مادرش در کار معامله املاک خبره بود. در دوران کودکی، نزدیک ترین عضو خانواده به تامس، برادرش، بنجامین بود. در زمان «فرشته» به جانب خانه «بنگر» بن پسری تنها و گوشه گیر است و به دلیل پشیمانی و تلخکامی بن در از دست دادن موقعیت های مفتنم زندگی خویش است که تامس وُلف تصمیم می گیرد از محیط روستایی خود بگریزد و به آرزوی خود برای نویسنده شدن، جامعه عمل پیوشاند. توصیف دقیقی و واقع گرایانه

ماهیت تفزلی نثر تامس وُلف، فرهنگ لغت بسیار گسترده او و نیز فصاحت نوشته هایش، آثار وی را در ادبیات آمریکا یگانه می سازد. توانایی او در انتقال تجربه های خویش از طریق اشکال، صداها، رنگ ها و رایحه های گوناگون بی نظیر بود و از این جهت می توانست با استادی خارق العاده ای تأثیر جهان را بر روح خویش به خواننده منتقل نماید. از این دیدگاه می توان او را با شاعر شهیر آمریکا، والت ویتمن مقایسه نمود. نوشته های وُلف عمدتاً بازتابی از زندگی خود او بود و فرهنگ دوران او را در دهه های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ با صداقت نمایش می داد. پس از مرگ وُلف، ویلیام فاکنر وی را بزرگ ترین نویسنده نسل خود خواند و این بدان معنا بود که فاکنر اهمیت کار ادبی خود را پس از تامس وُلف

مرگ بن در این زمان، به سختی از ذهن خواننده محو می شود. پدر تامس که خود ذوق ادبی و بویژه علاقه ای به آثار شکسپیر داشت، پس از پی بردن به استعداد تامس، سعی نمود که تحصیلات مناسبی برای او فراهم آورد. بدین ترتیب تامس بر خلاف بچه های فقیر مناطق روستایی، به مدرسه خصوصی فرستاده شد و استعداد زودرس او در آنجا شکوفا شد و مورد تشویق قرار گرفت.

تامس ولف تحصیلات خود را در دانشگاه کارولینای شمالی ادامه داد و پس از فارغ التحصیلی از آن دانشگاه، به هاروارد رفت تا استعداد ادبی خود را در نمایشنامه نویسی بیازماید. او پس از دو سال با مدرک فوق لیسانس از هاروارد فارغ التحصیل شد و در آنجا تحت سرپرستی جرج پی یرس بیکر، به مطالعه فن نمایشنامه نویسی پرداخت. پس از آن، ولف همکاری با کارگاه نمایش بیکر

خریدار چندانی ندارد و سبک نگارش او بیش از نمایشنامه نویسی، با داستان نویسی مناسبت دارد. پس در اکتبر ۱۹۲۴، بار سفر بست و به اروپا رفت. وی به انگلستان، فرانسه، ایتالیا و سوئیس سفر کرد و در سال ۱۹۲۵ به آمریکا بازگشت. در تابستان سال ۱۹۲۶، ولف دوباره به اروپا رفت و شروع به نگارش نسخه اولیه زمانی کرد که بعداً عنوان «فرشته» به جانب خانه بنگر را به خود گرفت. این نخستین زمان ولف بود و برای چاپ به بنگاه انتشاراتی اسکریبنرز سپرده شد. دستنوشته بسیار قطور این زمان را ویراستار شهیر انتشارات اسکریبنرز بنام مکسول پرکینز (ویراستار آثار فیتزجرالد و همینگوی) مطالعه کرد و اگرچه تحت تأثیر استعداد ولف جوان قرار گرفت، ولیکن پیشنهاد کرد که این زمان باید به نحو اساسی ویراستاری شود و از حجم آن به طور قابل ملاحظه ای کاسته گردد. پرکینز و ولف در کنار همدیگر، زمان

از کتاب استقبال نکردند، همشهریان ولف در شهر زادگاه وی بودند، زیرا اگر چه ولف نام آن شهر را در کتاب خود تغییر داد ولیکن ساکنین آن شهر، از نحوه بازتاب شخصیت های خود در داستان (که به وضوح از شهر زادگاه ولف اخذ شده بود) بسیار خشمگین بودند و احساس می کردند که مورد توهین نویسنده قرار گرفته اند.

در سال ۱۹۲۵ پس از بازگشت از اروپا، ولف با زنی به نام آلین برنستاین ملاقات کرد. برنستاین در آن زمان طراح صحنه تئاتر و هجده سال از ولف مسن تر بود. ولف و آلین عاشق یکدیگر شدند و این ماجرای عشقی پر تلاطم، تأثیر عمیقی در کار حرفه ای ولف به جای گذاشت. آلین، مونس، ویراستار و الهام بخش ولف گشت. اگر چه این دو وجوه مشترک زیادی از لحاظ سلیقه هنری داشتند ولیکن از جهاتی قطب مخالف یکدیگر

## فرشته ای که به سوی دیگر می نگرست

را ادامه داد و در همان جا نمایشنامه ده صحنه ای او با نام «به شهر ما خوش آمدید» در ماه مه سال ۱۹۲۳ بر روی صحنه رفت. در فوریه سال ۱۹۲۴، ولف به طور موقت به تدریس زبان انگلیسی در دانشگاه نیویورک مشغول شد و به مدت هفت سال در دوره های متفاوت، در این دانشگاه تدریس نمود.

ولف پس از تجربه کردن کار نمایشنامه نویسی، به این نتیجه رسید که نمایش هایش

را سطر به سطر خواندند و آن را ویراستاری نمودند. زمان «فرشته» به جانب خانه بنگر در سال ۱۹۲۹ منتشر شد. در حالی که نسبت به نسخه اصلی، شصت هزار کلمه از آن کاسته شده بود. این زمان که تجربه بیست سال اول زندگی تامس ولف را بیان می کند، یک موفقیت آنی بود و حتی در سال ۱۹۳۰ در خطابه سینکلر لوییس به مناسبت دریافت جایزه نوبل خویش مورد تمجید قرار گرفت. تنها کسانی که

بودند و پیش زمینه فرهنگی، اجتماعی و خانوادگی آنها بسیار متفاوت بود. در عین حال حمایت مالی و اخلاقی الین از ولف کمک مهمی در جهت پیشبرد کار ادبی وی بود. بعدها ولف ستایش خود را از صفات زیبای اخلاقی آلین - در آثاری که پس از مرگ ولف منتشر شد- به نمایش گذاشت و شخصیت داستانی استرجک را براساس خصوصیات آلین خلق نمود. با این وجود، ولف خود را به دام افتاده در رابطه عشقی

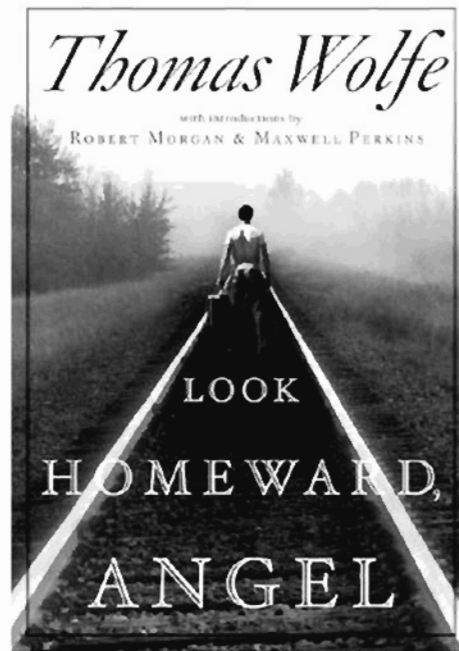
با آئین احساس می‌کرد و زمانی که در مارس ۱۹۳۰، به وی یک بورس گوگنهایم برای سفر به اروپا اعطا شد، رابطه‌اش را با آئین قطع نمود.

در سال ۱۹۳۵، با کمک عمده مکسول پرکینز، ولف کتاب «از زمان و رود» را منتشر کرد که می‌شد آن را بخش دوم نخستین زمان او قلمداد کرد. در این دومین کتاب، ادامه داستان زندگی یوجین گنت که در واقع خود تامس ولف است، روایت می‌شود. اما این کتاب به اندازه نخستین کتاب، موفقیت کسب نکرد و ناقدان ادبی از بی‌فروم بودن کتاب انتقاد نمودند و نبوغ ولف در کار نوشتن را برای موفقیت کار او کافی ندانستند. پس از چاپ این کتاب بود که ولف رابطه‌اش را با ویراستار خود، مکسول پرکینز و بنگاه انتشاراتی اسکریبنرز گسست. ولف دچار نارضایتی از کار انتشار کتاب خود شد، زیرا که احساس می‌کرد، در کار نگارش، ویراستار وی نیز به همان اندازه خود او دست داشته است و در نتیجه کتاب، دیگر محصول کار او نیست. بعداً در سال ۱۹۳۸، ولف در بستر مرگ از کار خود پشیمان شد و سعی کرد با نامه‌ای بلند بالا رابطه‌اش را با پرکینز مرمت نماید و از او به خاطر زحماتش قدردانی کند.

پس از ترک بنگاه اسکریبنرز، ولف به بنگاه انتشاراتی هارپر و برادران روی آورد و در آنجا رابطه‌ای مشابه با رابطه‌اش با پرکینز را با ادوارد آژول، ویراستار بنگاه هارپر پایه‌گذاری کرد. ولف دستنوشته‌ای فوق‌العاده بزرگ، شامل حدود یک میلیون کلمه را به آژول داد و در زمانی که آژول کار ویراستاری را بر روی این دستنوشته انجام می‌داد، ولف برای بازدید به غرب آمریکا رفت. در آنجا ولف دچار سینه‌پهلو شد و پزشکان، بیماری او را سل مغزی تشخیص دادند. او را به بیمارستان جانز هاپکینز

منتقل نمودند تا تحت عمل جراحی قرار گیرد. اما زیر تیغ جراحی معلوم شد که بیماری، تمام بخش راست مغز او را فرا گرفته است. بدین ترتیب تامس ولف بی‌آنکه به هوش بیاید، هجده روز قبل از تولد سی و هشت سالگی خود، چشم از جهان فرو بست.

از مجموعه نوشته‌هایی که ولف پس از مرگ خود به جای گذاشت، ویراستار او توانست دو زمان دیگر را با عنوان‌های



«تار و سنگ» و «دیگر نمی‌توانی به خانه برگردی» خلق کند. اخیراً بر اساس نسخه اصلی دستنوشته‌هایی که برای زمان «فرشته» به بنگاه انتشاراتی توسط تامس ولف به بنگاه انتشاراتی اسکریبنرز عرضه شده بود، کتابی منتشر شده است. اما برخی دیگر از کارهای ولف چنان در میان ناشران گوناگون پراکنده شده است که هیچگاه نمی‌توان فهمید که طرح اصلی ولف برای انتشار آن آثار چه بوده است. امروزه دو آرشو اصلی از نوشته‌های ولف در دانشگاه هاروارد و دانشگاه کارولینای شمالی در شهر

چپل هیل موجود است که گنجینه‌ای برای محققان در زمینه آثار ولف به شمار می‌روند.

با وجود کاهش اهمیت آثار ولف در نزد ناقدان ادبی، نخستین زمان ولف با عنوان «فرشته» به جانب خانه بنگر» هنوز در تاریخ ادبیات قرن بیستم آمریکا جایگاه ویژه‌ای دارد. این کتاب که بازتابی از زندگی مردمان جنوب آمریکا در ابتدای قرن بیستم است، جوابیه‌ای به مدرنیست‌های آمریکایی بود که در اروپا زندگی و کار می‌کردند. نثر مؤثر و زیبایی ولف که زندگی خویش را موضوع این زمان ساخت، اثباتی دیگر بود بر اینکه می‌توان موضوعی محلی را دستمایه ادبیات جهانی ساخت.

زمان «فرشته» به جانب خانه بنگر» با سفر مردی انگلیسی در پنسیلوانیا آغاز می‌شود که یکی از فرزندان حاصل از ازدواج او با یک زن هلندی، الیور گنت، پدر قهرمان داستان است. الیور گنت پس از مشاهده مجسمه سنگی یک فرشته، سنگتراشی را به عنوان حرفه خود بر می‌گزیند و با همسرانش در جنوب آمریکا اقامت می‌کند. الیور، پس از فوت همسرش، با گمان اینکه خود او نیز به زودی بر اثر ابتلا به بیماری سل جان خواهد سپرد، به سمت غرب می‌رود و در آنجا در یک شهر کوچک کوهستانی به نام آلتا مونت اقامت می‌گزیند. او بساط سنگتراشی خود را در آن شهر بر پا می‌کند و با فرا رسیدن بهار، بیماریش شفا می‌یابد. او سپس با زنی به نام الیزا پنتلند ازدواج می‌کند و صاحب نه فرزند می‌شود که تنها شش تن از این نه فرزند زنده می‌مانند. الیور به مشروب‌خواری روی می‌آورد. در سال ۱۹۰۰ وقتی الیور گنت پنجاه ساله می‌شود، بحران در روابط میان الیور و الیزا به نقطه اوج خود می‌رسد.

الایزا می خواهد که آلیور را به نگاهتگاهی برای ترک مشروب خواری بفرستد و همه میخانه داران شهر را از فروختن مشروب به آلیور بر حذر می سازد. اما این رفتار، تنها مایه جری شدن آلیور می شود و حتی شبی آلیور با عصبانیت غیر قابل وصفی به خانه بر می گردد و در همان شب است که کوچک ترین فرزند آنها، یوجین، شخصیت اصلی داستان، متولد می شود.

یوجین در دوران کودکی، به افکار عمیق خود مشغول است و مرگ برادر بزرگترش گزور بر اثر تیفوئید شدیداً او را متأثر می سازد. الایزا دائماً برای کسب درآمد بیشتر در تقلاست، او می خواهد مهمانخانه خصوصی خود را تأسیس کند و اما آلیور همچنان در حال دورتر شدن از الایزا و نزدیک تر شدن به دخترش هلن است. یکی از عادت های آلیور، بر پا ساختن کومه های بزرگ آتش و تشویق همه افراد خانواده به خوردن بیشتر است. یوجین وقتی که تنها شش سال دارد، علاقه بیش از حد خود را به خواندن کتاب کشف می کند و در هشت سالگی همراه با مادر خود الایزا به خانه جدیدی که الایزا خیال دارد آنجا را به یک مهمانخانه خصوصی به نام دیکسی لندن تبدیل کند، نقل مکان می نماید.

یوجین به سرعت رشد می کند و پس از ربودن جایزه مسابقه مقاله نویسی که مدیر جدید مدرسه آنها برگزار نموده است، الایزا را تشویق می کنند که یوجین را به یک مدرسه خصوصی بفرستد. در این مدرسه خصوصی، اعضای خانواده لئونارد مباحث مختلفی را به بچه ها درس می دهند. در میان بچه های خانواده، یوجین بسیار به بن نزدیک است و آنها هر دو از برادرشان استیو که یک میخواره عوضی است، متنفر هستند. آلیور گنت که به سرطان غده پروستات مبتلاست، حتی برای مدت

کوتاهی با یکی از مستاجران مهمانخانه الایزا رابطه پیدا می کند و یک بار نیز آشپز سیاه پوستی را مورد آزار جنسی قرار می دهد، ولیکن دیگر چیزی از عمر او باقی نمانده است.

یوجین کتاب های ادبی متعددی را مطالعه می کند و با شروع جنگ جهانی اول همراه با برادرش بن تصمیم می گیرند که به ارتش بپیوندند، ولیکن هیچیک از آنها تصمیم خود را عملی نمی سازد. یوجین برای نگارش مقاله ای درباره شکسپیر جایزه ای دریافت می کند و نقشی در یک نمایش شکسپیری به عهده می گیرد. اما با ازدواج هلن و رفتن او به خانه بخت، تصمیم آلیور آن است که یوجین را به دانشگاه ایالتی کارولینای شمالی بفرستند. نخستین سال دانشگاه برای یوجین پر از درد و تنهایی و شکست است. اگر چه او از آموختن، لذت می برد ولیکن مورد تمسخر دانشجویان دیگر قرار می گیرد. یکی از دانشجویان به گفته خود برای آنکه از یوجین مردی بسازد، او را به فاحشه خانه می برد. در دومین سال دانشگاه، زمانی که یوجین به خانه باز می گردد، در دیکسی لندن با دختری بیست و یک ساله به نام لورا جیمز آشنا می شود. در شبی که یوجین در اثر تقلا با پدر میخواره اش، دستش را مجروح کرده است، لورا وی را می بوسد و آن دو برای پیاده روی به کوهستان های اطراف می روند و پیمان می بندند که یکدیگر را ترک نکنند. اما، در حالی که لورا قرار است تنها برای چند روز آلتا مونت را ترک نماید، از شهر خارج می شود و دیگر هیچگاه باز نمی گردد. پس از مدتی نامه ای از لورا به دست یوجین می رسد با این خبر که وی فردای آن روز با مرد دیگری ازدواج خواهد کرد. یوجین را که از این خبر به آستانه دیوانگی رسیده است، تنها دلداری های بن تسکین می دهد.

یوجین به کالج باز می گردد، زندگی اجتماعی فعال تری را در پیش می گیرد و دانشجوی محبوبی می شود. وی در بهار آن سال تصمیم می گیرد که به ویرجینیا، سفر نماید و به جستجوی لورا بپردازد زیرا که هنوز احساس عشق عمیقی نسبت به او دارد. لیکن در ویرجینیا، او به جای جستجوی لورا، تمامی پول خود را خرج می کند و ناچار به یافتن کاری برای امرار معاش می شود. پس از آنکه تمامی تابستان را سخت کار می کند، نامه تلخی به لورا می نویسد و به آلتامونت باز می گردد. در اکتبر همان سال به علت ابتلای بن به سینه پهلوی، یوجین از کالج به خانه باز می گردد. همه خانواده، خست مالی الایزا را که حاضر نبوده است برای مراقبت از بن پول کافی خرج کند، دلیل شدت گرفتن بیماری وی می دانند و در حالی که همه خانواده مشغول سرزنش یکدیگر هستند، بن به نحو دردناکی در برابر چشم آنان جان می سپارد. الایزا تصمیم می گیرد که مراسم تدفین بن را بسیار مجلل برگزار کند. پولی که باید صرف مداوای بن می شد، اکنون دارد صرف دفن او می شود و فردی که مسئول مراسم کفن و دفن است، بسیار به هنر خود مباهات می کند و این مسأله یوجین را به خنده ای عصبی دچار می سازد. این مراسم از نظر یوجین سطحی و بی معناست و در این زمان خواهر یوجین، هلن، هم از اینکه زندگیش را صرف مراقبت از پدر بی مصرفشان کرده است، شاکی است. در آن شب وقتی یوجین بر سر مزار بن می رود، مکالمه ای با دوشیزه پرت دارد که دوست دختر بن در دیکسی لندن بوده است. الایزا در زمان بیماری بن، آن دختر را از دیکسی لندن بیرون می اندازد، در حالی که دوشیزه پرت تنها کسی بوده است که در زمان اوج بیماری بن از او

مراقبت نموده است.

ترم نهایی اقامت یوجین در کالج بسیار پر مشغله ولیکن مایه مباحثات اوست. یوجین پس از مکالمه ای طولانی با استاد مورد علاقه خود درباره ادامه تحصیل در هاروارد، برای آخرین بار به آلتا مونت می رود. الایزا کاملاً در دنیای مادی خود و فکر معامله مستغلات غرقه است ولیکن خشم یوجین وی را قانع می کند که خرج یک سال تحصیل یوجین را در هاروارد بپردازد. یوجین قبل از ترک شهر به میدان اصلی شهر سر می زند و روح بن در برابرش ظاهر می شود. آنها راجع به دلایل ترک محل توسط یوجین صحبت می کنند و یوجین تجربه ای عرفانی را از سر می گذراند. سپس بن بدون پاسخی ناپدید شده و یوجین آماده ترک شهر می شود.

در این رمان، تلاش یوجین برای آزادی، از او یک رمانتیک یاغی می سازد. در ذهن او، رمانتی سیزم ابتدای قرن نوزدهم با بدبینی جزم گرای انتهای قرن نوزدهم به هم گره خورده و با یکدیگر در نزاعی دائمی هستند. همزیستی دو جهان بینی گوناگون - شاعر رمانتیک و ناتورالیست جزم گرا - در یک شخصیت واحد، یکی از منابع اصلی تنش دراماتیک در این رمان است. اما رمانتی سیزم شخصیت اصلی رمان ولف تنها به تلاش قهرمانانه او برای رهایی از قید و بندها مربوط نیست. وی به دلیلی ویژه رمانتیک است که به فلسفه افلاطونی و یا نو افلاطونی - آنچنانکه وردز وُرت آن را تعبیر نموده است - ارتباط دارد. آنچه که در عنوان رمان ولف از آن به عنوان «خانه» یاد می شود - همان «خانه» ای که «فرشته» باید نگاه خود را به سوی آن متوجه سازد - زندگی قبل از تولد است، یعنی آنچه که در فلسفه نو افلاطونی، خانه واقعی روح نامیده می شود. اصطلاح «در» که ولف بطور مکرر به آن اشاره می کند و می توان

آن را نمادی برای گریز تصور کرد، در این داستان به معنای مدخل ورود به بهشت نیز هست و در داستان اشارات متعددی به باز یافتن یک بهشت گمشده هست. در تقابل با دیدگاه جزم گرایانه که خانه این جهانی را محصول تصادف و شانس و قسمت می داند، تمایل یوجین به سوی چیزی متعالی است، او به سمت زیبایی، نظم، جاودانگی و کمال تمایل دارد. یوجین جوانی ایده آلیست با قوه تخیل قوی است که جهان بینی ناتورالیستی برایش کفایت نمی کند. او پی الگویی در این جهان می گردد، پی بهشتی گمشده که باید آن را باز یابد. او می خواهد از تمام شرایط محدود کننده این جهان بگریزد، از تنهایی اش، خانواده اش، زادگاهش، شرایط محلی مکان و زمان، و نهایتاً مرگ.

تصویر دلّک، تصویری است که در رمان «فرشته» به جانب خانه بنگر» بارها تکرار می شود. یوجین از زمانی که به دنیا می آید و در گهواره خویش است، حضور بزرگترهای خانواده را که با هیکل های عظیم خود بر روی گهواره او خم شده اند، تهدید آمیز و ترسناک می یابد. او خود را در میان آنان همچون بیگانه ای می بیند، یک دلّک خنده آور و سرگرم کننده که باید توسط این موجودات عظیم العتبه بزرگ شود. سال ها بعد وقتی در جشنواره شکسپیر به او لباس گشاد سبز دلّک ها را می پوشانند، باز همچنان قهقهه های جمعیت برای او رعب آور است. او خود را سخت تنها احساس می کند. کتاب ها مونس و دلگرمی خوبی برای او هستند که در آنها می شود از جهان روزمره فاصله گرفت و به جهان تخیلی راه یافت، این یکی از راه های گریز از این جهان و جستجوی بهشت گمشده است. اما تلاش برای رهایی از تنهایی، در نهایت او را از دنیای تخیلی کتاب هایش به صحنه

زندگی واقعی می کشاند. او به مرور اعتقاد پیدا می کند که در جهان واقعیت ها می توان چیزهای خارق العاده پیدا کرد و ایده آل و واقعیت در واقع یک چیز هستند. در این مرحله، یوجین تا جایی پیش می رود که از پذیرفتن هر حقیقت نامطبوعی سر باز می زند، مثلاً از پذیرفتن هر حقیقتی که وجود مارگارت لئونارد را برای او به حد یک انسان معمولی پایین بیاورد، طفره می رود. مارگارت معلم یوجین است که دانشی عمیق در زمینه ادبیات دارد و با احساس و هیجان به بچه ها درس می دهد و برای یوجین یک نمونه اعلای انسانی به شمار می رود.

در تابستان، پس از نخستین سال دانشگاه، پی تابی یوجین برای یافتن بهشتی بر روی زمین منجر به رابطه عاشقانه او با لورا جیمز می شود، رابطه ای که مدت زمان درازی نمی پاید. در فضایی که اشعار عاشقانه کولریج، شاعر محبوب یوجین را به خاطر می آورد، لورا و یوجین عشق خود را نسبت به یکدیگر ابراز می کنند، حتی مناظر محل ملاقات یوجین و لورا توصیفات باغ بهشت را تداعی می کنند و در چنین فضای پر شور و جذبه ای، یوجین دیگر نه گذشت زمان را در می یابد و نه درد و رنجی را احساس می کند. اما این باغ زمینی نیز همچون باغ آسمانی، مارهای خود را دارد. لورای جوان، یوجین را فریب می دهد. او نامزد مردی دیگر است، مردی که باید تا چند روز دیگر با او ازدواج کند. این واقعه، یوجین را خرد می کند، او تنها تر از پیش از بهشت خود رانده می شود ولیکن این بار درس تازه ای درباره نیروی تنهایی می آموزد؛ او در می یابد که میان تنهایی و اتکای به نفس، پیوندی عمیق وجود دارد، او در گهواره تنهایی خود، استقلال و

بقیه در صفحه ۶۶